

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

از مطالبی که ایشان فرعی را در ذیل این بحث الفاظ فرمودند

لو أوقعا العقد بالألفاظ المشتركة بین الإيجاب و القبول

بنا بر این که درست باشد

ثم اختلفا فی تعیین الموجب و القابل

آن وقت ایشان فرمودند به این که فلا یبعد الحكم، حالا غیر از یک عبارت ایشان را نخواندیم، بالتحالف

چون این مطلب را در فروع مختلفش هم در مکاسب محرمه به مناسبت رشوه متعرض شدیم و هم اخیرا در همین مباحث بیع متعرض شدیم دیگه احتیاج به تکرار ندارند، این که باب تحالف غیر از باب مدعی و منکر است، حالا چون یک آثاری می خواهد برای قابل و موجب بار بشود اگر اختلاف پیدا کردند می گوئیم قابل منم، موجب منم، ایشان فرمودند لا یبعد القول بالتحالف، برگردد به تحالف، البته خب آقای خوئی هم این جا یک مقدار وارد شدند، البته من به نظر می آید عبارت تقریر یک مقداری ابهام داشته باشد، دیگه چون خیلی نمی خواهم این مطلب را صحبت بکنیم، تکرار بکنیم مخصوصا وقتی می خواهیم به آقایان اشکال بکنیم، عرض کردیم معیار کلیش را عرض کردیم که اگر که آن نقطه ای که مورد دعواست یک نقطه واحد باشد بین سلب و ایجاب، این باب مدعی و منکر و این که مدعی باید بینه بیاورد و منکر هم کذا اما اگر دو نقطه باشد یک نقطه را این اثبات می کند آن سلب می کند و به عکس این باب تحالف است یعنی دو چیز است، مثل این که یکی بگوید هبه است یکی بگوید رشوه است، در این مناسبت در آن جا متعرض شدیم، آن وقت ما آن جا توضیحاتی را عرض کردیم در کیفیت اجرای اصول که آیا باید مصب دعوا ملاحظه بشود یا لوازم دعوا، یک توضیحاتی سابقا گذشت این ها را هی تکرار بکنیم ظاهرا خیلی فائده ندارد و الکلام. مسئله بعدی که ایشان متعرض شدند

پرسش:

پرسش: اگر بر روی احکام ایجاب و قبول را بار نکنیم

آیت الله مددی: به خاطر تحالف است دیگه

پرسش: تحالف چه اثری دارد؟ چرا قسم بخورد وقتی هیچ کدام از احکام را

آیت الله مددی: نه می گوید قسم بخورد برای این که فک دعوا بشود، اختلاف برداشته بشود اما آثار بار نمی شود

مسئله بعدی که ایشان متعرض شدند مرحوم شیخ قدس الله سره آیا عربیت در صیغه شرط هست یا نه؟ که عربی باشد، ایشان نقل می کند که جماعتی فرمودند، البته ایشان ظاهرش این است که می خواهد بگوید که این جماعتی که این را فرمودند در حدی نیست که از ادعای اجماع یا شهرت هم شده باشد که مشهور این است، اسم جماعتی را می برد که اعتبار العربیة فی العقد که باید عربی باشد، طبیعتاً هم سه تا دلیل اقامه کردند یکی تاسی، و لقد کان لکم فی رسول الله اسوةً حسنةً چون ائمه علیهم السلام و روایات همه به لغت عربی سیره را آورده، یکی هم اولویت

و لأن عدم صحته بالعربی الغير الماضی یستلزم عدم صحته بغیر العربی بطریقِ اولی چون خواهد آمد که در عربیت هم باید به لفظ ماضی باشد پس اگر در عربی به لفظ ماضی باشد و غیر ماضیش درست نیست غیر عربی به طریق اولی، خب! فرمودند : و فی الوجهین ما لا یخفی.

واضح است، ما هم به خاطر احترام مرحوم شیخ می خوانیم

و أضعف منهما: منع صدق العقد علی غیر العربی.

که اصلاً صدق نمی کند، خوب شد شیخ گفت و اضعف منهما

بعد فرمود:

فالأقوی صحته بغیر العربی.

واضح است، مطلب احتیاج به خواندن ندارد

بعد مطلب دیگری که ایشان در فرع این مطلب:

و هل يعتبر عدم اللحن من حيث المادة و الهيئة

چه به لحاظ ماده و هیئت، چه به لحاظ ماده و هیئت لحن نباشد، غلط نباشد به لحاظ عربی

بناء على اشتراط العربی؟ الأقوی ذلك

اگر شرط دانستیم باید لحن نباشد

بناء على أن دليل اعتبار العربية هو لزوم الاختصار على المتيقن من أسباب النقل

این خب وجهی که باطل است، این که باطل است مثل قبلی

و حکى عن فخر الدين:

پسر علامه حالا یکمی عبارت ایشان را بخوانیم

الفرق بین ما لو قال: "بعتك" - بفتح الباء - به جای بعِتك، به فتح بگوید

و بین ما لو قال: "جوزتك" بدل "زوجتك"

تصادفا الان در عراق عراقتعارف بینشان جوز است مثلا متی جوز، زوج را بکار نمی برند، آنی که الان متعارف است که خب ما سال

ها در عراق بودیم متعارفشان همین جوز است، حالا شاید فخر المحققین در حله بوده از این جهت

و لو قال: "جوزتك" بدل "زوجتك" فصح الأول دون الثانی

دومی درست نیست، اولی درست است.

البته عرض هم کردم، حالا ایشان بعد هم می گوید

و لعله لعدم معنى صحيح فى الأول إلا البيع، بخلاف التجویز؛

.....

بله به این ها هیچ کدام نکته علمی ندارد، این تلفظ های غلط عربی که الان هم متعارف است عرب ها غلط بکار می برند مثلا در خود عراق عالم نمی گویند، عالم، رجل عالم، یعنی عالم، این که فتح و کسر و جوزت را به جای زوجت، اصلا در خبرشان هم همین طور است، مثلا کی ازدواج کردی؟ جوز، اصلا به جای زوج جوز می گویند. عرض کنم که نکته اساسی این است که اگر لفظی واقعا در یک زبانی ولو به غلط متعارف شده و عقد با او واقع بشود درست است، حالا می خواهد جوزتک بگوید یا زوجتک بگوید، اگر واقعا انسان عربی و بالفعل هم همین طور است، من شهادت می دهم دیگه، در عراق زوجت را اصلا نمی گویند، جوزت را می گویند، مشکل ندارد، عقد به او واقع می شود.

یکی از حضار: خودشان می فهمند چیست

آیت الله مددی: بله خب مفهوم است

و منه يظهر أن اللغات المحرفة لا بأس بها إذا لم يتغير بها المعنى

این نکته لفظ و معنا به حسب همان عرف است و بلاشکال این گفته شده که در لغت عرب حتی در زمان رسول الله حتی آن دور بری های مدینه، حالا آن مثل یمن که هیچی، ما الان در عراق شما یک جور لفظ است، شما خارج شهر، سوریه، لبنان، آن طرف تر مصر، مصر مثلا به جای جیم اصلا زوجت نمی گویند، قاف به کار می برند، مثلا القمهورية المصرية، لفظ قمهوری، اصلا متعارفشان به جای جیم قاف است، عرب های عراق به جای قاف، گاف است، گال می گویند، این یک لغاتی است، در لبنان اصلا قاف می آید، آل، آل یعنی قال و در همین خوزستان خودمان إلى آخر دیگه نمی خواهد توضیحاتش را عرض بکنیم. ظاهرا این لغات خودش بنفسه معتبرند

ثم هل المعتبر عربية جميع أجزاء الإيجاب و القبول، كالثمن و المثلن، أم يكفي العربية الصيغة

دیگه این بحث هایی که ایشان فرمودند خیلی چیز ندارد، البته این بحث یک نکته فنی خودش را دارد، این بحثی که ایشان فرمودند عربیت است لذا ایشان یک چیز فارسی هم آوردند

.....
آن یقول بعثک این کتاب را به ده درهم، مثال فارسی هم آوردند که عوضین را به زبان فارسی بگویند، بعثک و اشتریت را به زبان عربی بگویند. طبعا همه فرع بر اعتبار عربیت است، وقتی اعتبار نبود بحث ها فرضی است.

عرض کنم این نکته، یک نکته فنی دیگه دارد و آن نکته فنی را آقای خوئی هم در این جا دارند، البته باز هم عباراتشان خالی از ابهام نیست و خلاصه اش این است که اصلا ذکر عوضین جز عقد است یا نه؟ جز ارکان عقد در بیع است؟ یعنی حتما باید عوضین ذکر بشود که حالا بگوییم عربی باشد یا فارسی باشد؟ یا نه صیغه به همان بعث اشتریت اکتفا می شود، این ها برای تحلیل نهایی است و الا اصل مطلب، اصل خود انشاء به بعث است که بعد مرحوم شیخ می فرمایند، ظاهر عبارت مرحوم آقای خوئی هم در این جا این است که مهم نیست ذکر عوضین لکن ظاهرا خلاف ظاهر است، ذکر عوضین باید بشود

ثم، دیگه این بحث را برای بعد می گذاریم، چون حالا ایشان از لحاظ عربیتش بحث کرده این را برای بعد می گذاریم

ثم إنه هل يعتبر كون المتكلم عالما تفصيلا بمعنى اللفظ

آیا باید دقیقا بشناسد؟ مثلا بعث، مثلا این بیع در فارسی مرادف با کلمه فروخت است، ت که می آید مثل فروختن، مثل میم فارسی است، جای میم فارسی، دقیقا این نکات را بدانند، کجا فعل است؟ کجا فاعل است، کجا مفعول است، هیئت آن، تمام این ها را دقیقا یا نه اجمالا بدانند، بعثک الکتاب بمائة تومان معنایش این است، حالا ولو مفردات را نداند.

عرض کردم این ظاهرا بحث های کبرویش خوب است، بحث های صغرویش خیلی علمی نیست مثلا به عربی این را بدانند، نه حالا فارسی، فرق نمی کند. فارسی می داند کتاب را به ده تومان فروختم اجمالا معنایش این است اما این فروختم، فروخت یکی است، میم یکی است، این کتاب مثلا این اسم اشاره است، لازم نیست ظاهرا این خصوصیات و این نکاتی را که ایشان فرمودند.

بعد ایشان خب دیگه این مسئله هم چون اصل خود مسئله روشن نبود یکی دو تا مسئله کبروی توش هست آن ها مهم اند، آن ها را باید ان شا الله برای بعد بگذاریم

پرسش: عربیت را جز ارکان عقود است؟

آیت الله مددی: نه خود شیخ هم قبول نکرد، سه وجه ذکر کرده هر سه وجه را ابطال کرد مرحوم شیخ

مطلب بعدی :

مسألة: المشهور - كما عن غير واحد - اشتراط الماضوية

این جا گفت المشهور، آن جا نگفت المشهور

بله گفتند باید صیغه ماضی باشد

بل في التذكرة: الإجماع على عدم وقوعه بلفظ "أبيحك" أو "أشتر مني"

البته در کتاب تذکره اشتری دارد به جای اشتر، اشتر منی را ایشان ادعای اجماع کرده در کتاب تذکره، من سابقا عرض کردم مرحوم شیخ قدس الله سرّه به این اجماعات و علمای قبل از ایشان مثل صاحب جواهر روی این اجمالات علامه و این ها زیاد کار کردند و موثر می دانند، این اجماعات خیلی ارزش علمی فراوانی ندارد، عرض کردم اصولا این اجماعات جایی غالبا اقامه می شود که در مسئله نصوص نیست، روایات نیست و چون در مسئله نصوص و روایات نیست خیلی هایشان هم از فقه تفریعی است که آنی که در فقه شیعه رائج شد چون قبل از این بود اما رائج نشد، آنی که رائج شد از قرن پنجم از زمان شیخ طوسی است، من توضیحاتش را کرارا عرض کردم، خیلی مطالب از زمان شیخ طوسی رائج شد، دلیل هم در روایات ما نبود چون در روایات نبود قمی ها هم نبودند، مکتب قم هم با این تفکر نبود چون در روایات نبود اما بعد از شیخ چون عرض کردم کرارا و مرارا شیخ دارای یک احترام خاصی در طائفه است و بالفعل هم همین طور است یعنی تبلیغاتی نیست حقا یقال، یک بحث تبلیغاتی و سر و صدای بیهوده ای نیست، واقعا شخصیت فوق العاده ای است و واقعا هنوز هم بزرگترین تاثیر را در مذهب ایشان دارد، هنوز هم نمی شود انکار کرد، بزرگترین تاثیر را در مجموعه معارف حوزوی تا همین لحظه ای که الان من در خدمتان نشستم مال شخص شیخ طوسی است قدس الله سرّه و شخصیت فوق العاده ای است چون ما در رجال به ایشان متأثریم، در فهرست، در فقه تفریعی، در فقه ماثور، در حدیث، خیلی دیگه ماشا الله، در تفسیر، در کلام، ایشان در تمام این ها ایشان کتاب نوشتند و مخصوصا فقه تفریعی ایشان که واقعا خیلی تاثیرگذار در

شیعه بود چون ظاهرا شواهد نشان می داد تا زمان شیخ فقه تفریعی در شیعه بوده اما جا نیفتاده بوده، باز دوباره دنبال این بودند که در نصوص چیست، در روایات چیست؟ فقه تفریعی را خیلی بهش اعتنا نکنند، حتی شیخ در اول مبسوط نوشته که اگر در مسئله ای روایت بود حتی تبدیل لفظ نمی کردند مثلا در روایت بود یلزمه ذلک، نمی گفتند یجب علیه ذلک، شیخ در اول مبسوط این قدر اصحاب ما مقید به متون روایات بودند حتی لفظ را جابجا نمی کردند، خب طبعا عظمت شیخ و طبعا مذهب هم اقتضا می کرد مخصوصا عرض کردم مرحوم شیخ فقه را در بغداد مطرح کرد، بغداد خب واقعا در زمان شیخ و قبل از زمان شیخ نباید گفت مثلا پایتخت دنیای اسلام، باید گفت پایتخت دنیای آن زمان به استثنای مثل پکن که حالا آن وقت بهش خان بالق می گفتند، اکتبوا العلم ولو بالسین و به استثنای مثل هند دیگه در کل این منطقه، خب طبعا زمان شیخ هم بود استثنائی باز قاهره که یا مصر که مقداری اسماعیلی ها از نظر علمی مخصوصا، کتابخانه های بسیار مفصل و تشکیلات علمی خوبی داشتند به استثنای او تقریبا مواجهه علمی دنیا در آن زمان بغداد بود، پس نه علمی اسلام، بغداد واقعا، و عرض کردم کرارا و مرارا بزرگترین را در همه فنون در بغداد می بینید، در نحو مثل ابوعلی فارسی، ابن جنی، حتی در عرفان و تصوف مثل جنید بغدادی که سید الطائفة بهش می گویند، جنید و حلاج و الی آخره، شما در هر رشته ای احمد ابن حنبل در حدیث و در فقه و اصلا بغداد یعنی اوج تمدن آن زمان بود و شیخ هم چون گشایشی شده بود، مذهب شیعه به خاطر قدرتی که آل بویه داشتند رسمی مطرح بود لذا شیعه مورد نقادی شدید هم بود مثل حالی که الان ما در سطح جهانی داریم، الان همه چیز باز شده، اشکال می کنند صحبت می کنند لذا طرحی که مرحوم شیخ می خواست بدهد چاره ای نبود که فقه تفریعی باز بشود، در قم فقه تفریعی نبود چون مشکل نبود، همان روایات و عمل به روایات می کردند اما در بغداد نمی شد، نمی شد فقه تفریعی نباشد و شیخ هم به خاطر احاطه اش به روایات، احاطه اش به فقه و فقیه بزرگوار، اصولی بزرگوار، انصافا این مبسوط را دارد مواردی را که به هر حال از قلم ایشان افتاده مبسوط را به عنوان یک فقه تفریعی که اصولش شیعه باشد تفریعی از یعنی فروع طرح مسئله از اهل سنت است جواب ها روی مبانی شیعه است لذا مبسوط از این جهت، این آرائی که شیخ در مبسوط مطرح کرد که فقه تفریعی است معظم این ها به استثنای مواردی، معظم این ها بعد از شیخ قبول افتاد، شیخ متوفای ۴۶۰ است، علامه

رحمه الله متوفای ۷۲۶ است، یعنی ۲۵۰ سال بعد از شیخ رحمه الله، این آرائی را که علامه مطرح کرد علامه وقتی اجماع می گوید یعنی در مسائلی که در آن روایت نداریم و مخصوصا در مبسوط آمده در این ها را علامه ادعای اجماع می کند، همینی که اصطلاحا می گویند دویست سال مقلد شیخ بودند، این دویست و پنجاه سال بعد از شیخ است، این ادعای اجماع ایشان خیلی جزاف نیست اما ارزش علمیش ضعیف است یعنی فوقش فرض کنید ۲۵۰ سال در فقه شیعه این مطلب آمد که این طوری است
پرسش: کلینی را حساب نمی کند

آیت الله مددی: اگر روایت بود کلینی بود چون روایت نبود آخه، ما از اولش گفتیم، قیدش را زدیم لذا نگوییم مطلقا هر جایی که ادعای اجماع شد، حالا شیخ این قدر ماشا الله در خلاف می گوید دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم و روایاتهم، چون روایت هست، این جور جاهایی که، لذا علامت این جور جاها هم واضح است مثلا قمی ها مسئله را ندارند چون روایت نبوده، حالا غیر از کلینی کلا صدوق هم ندارد چون روایت ندارد.

و در کتاب شیخ هم آمده در نهایت نیامده چون اگر در نهایت بود لا اقل معنایش این بود که حالا مفاد یک روایتی است، حالا به ما نرسیده، غالبا این ها در مبسوطند، اگر در مبسوط بود یعنی فقه تفریعی صرف است، اصحاب هم بعد از ایشان نظر شیخ را قبول کردند. علامه از این حالت تعبیر به اجماع می کند، اجماع یعنی این، روشن شد؟ یعنی من یک جوری برایتان تصویر کرد که بدانید ریشه این اجماع کجاست، منشاش کجاست، از کجا شروع شد و بعد طبیعتا می توانید ارزیابی هم بکنید تا چه مقدار این اجماع ارزش دارد یا اجماع ارزش ندارد.

بل فی التذکرة الاجماع علی عدم وقوعه بلفظ ایبیک او اشتر منی و لعله

بعد مرحوم شیخ وارد این بحث می شود که، حالا غیر از اجماع چون این جا دیگه اجماع را از شیخ آوردند به قول آقایان و یدل علیه بعد الاجماع، آخه چنین اصطلاحی دارند بعد الاجماع، قبل الاجماع، اگر اجماع معتبر باشد می گویند و یدل علیه بعد الاجماع، اجماعش معتبر نباشد قبل الاجماع یعنی به اجماع اعتماد نمی کنیم، یدل علیه یعنی در حقیقت اجماع هم بر این ها اعتماد کرد

لصراحته فی الإنشاء؛

چون ماضی این صراحته ضمیر بر می گردد به ماضی، حالا ماضی را نگفته، ماضویت گفته.

إذ المستقبل أشبه بالوعد

اگر گفت ابیعیک کانما خبر مثل آیه مبارکه إنی أريد أن انحکک احدی ابنتی، آن وعد بود، البته این جا ارید هم دارد اما مثلا در آیه مبارکه زوجناکها، زوجناکها دیگه به وعد نمی خورد.

و الأمر استدعاء

اگر گفت بعنی مثل طلب از آن، از او خواسته، درخواست است لا ایجاب

مع أن قصد الإنشاء فی المستقبل خلاف المتعارف

این خلاف متعارف است

عرض کردم سابقا ما در مباحثی که به انشاء بر می گردد چه حالا انشاء در مثل صیغ عقود و ایقاعات و چه انشاء در مثل شروط، چه انشاء در مثل اوامر و نواهی، این ها را آقایان بحث کردند، یک مقدارش در اصول است، صیغه افعل، جمله خبریه ماضویه، جمله خبریه مضارعیه و هلم جرا، جمله اسمیه، مثلا، من جمله آقای خوئی در جمله اسمیه اشکال می کنند در بحث اوامر که انشای امر به جمله اسمیه اما این جا طبق این کتاب قبول می کنند

و گفت أنا بائعُ لك هذا الكتاب، می گویند این انشاء می شود، به جمله اسمیه می شود و این بحث کلیش به همین صورتی است که من الان عرض کردم.

بحث کلیش این است که کلا یک مقدارش در اصول آمده، یک مقدارش در فقه آمده، آن روح کلی مطلب را در ذهنتان داشته باشید آن روح کلی مطلب این است که برای الفاظ انشاء حالا مثلا مرحوم آقای نائینی معانی حرفی را هم ایجاد می دانند چون ایجاد است باید آن جا هم باز بحث بشود، هر جا که ایجاد شد، هر جا که انشائی شد و انواع مختلفش طبیعتا این مطرح می شود که آیا به

جمله اسمیه باشد؟ به جمله فعلیه باشد؟ فعلش ماضی باشد؟ مضارع باشد؟ استدعا باشد؟ به صیغه افعَل باشد؟ به جمله اسمیه باشد؟ به حروف باشد؟ مثل المومنون عند شروطهم؟ به لام و علی باشد؟ الله علی الناس حج البيت، به لام و علی باشد، این ها انواع مختلف تعبیری است که بکار برده می شود و عرض کردیم خوب بود هم در مباحث اصول و هم این جور جاها در این مباحث این ها ریشه یابی بشود یعنی یک نظر کلی، همیشه من عرض کردم همیشه این مباحث را نظر کلی کانما شما الان این پانزده قرن را دارید می بینید، از زمان پیغمبر تا حالا لا اقل این دنیای اسلام و طبعا یک جایی هم بر می گردد به دنیای اهل یعنی دنیای عربیت، یا یک جا بر می گردد به دنیای انسانی، جهات مختلف دارد این در حقیقت این بحث بر می رگدد به خصائص عربی، و معلوم شد که مواردش مختلف است لذا آقای خوئی مثلا در این انشاء قبول می کند انا بائعٌ لک، اما در صیغه افعَل، در بحث اوامر قبول نمی کند مثلا زیدٌ خارجٌ، زیدٌ خارجٌ یعنی یجب علیه الخروج یا زید قائمٌ یعنی یجب علیه القيام، جمله اسمیه باشد که مراد در مقام انشاء باشد، این انواع مختلف را می شود تصویر کرد، ایشان الان سه تا تصویر را دارند، جمله فعلیه ماضویه، مستقبلیه و امر، تعبیر امری، این سه تا را ایشان تا این جا آوردند.

و عن القاضي فی الکامل بأن قصد الانشاء فی المستقبل خلاف المتعارف

متعارف نیست، به نظر من این وجه با وجه اول یکی است

لعله لصراحته فی الانشاء این هم خلاف متعارف یکی است

و عن القاضي ابن البراج رحمه الله در کتاب کامل و مهذب

سابقا هم یک توضیحی عرض کردم تا چندی پیش نقل های ما از کتاب کامل و مهذب از علامه بود چون در علامه در مختلف از این دو کتاب نقل می کند، این دو کتاب موجود بود، اخیرا مهذب چاپ شده، مثل این که کامل هم اخیرا چاپ شده، به نظر من تازه، مهذب بیشتر و زودتر چاپ شد یا کامل زودتر.

علی ای حال نقل هایی که مثلاً زمان شیخ و خود ماها تا مثلاً پنجاه سال قبل اگر داشتیم از کامل و مذهب ابن براج، از این دو کتاب یکیش اول چاپ شد و یکی دومش دوم، لذا ایشان در این جا دارد که

پرسش: نسخه اش چطور است؟

آیت الله مددی: بله مثل این که این طور است، من الان مذهب را دارم لکن نگاه نکردم، نگاه کردم ولی نفهمیدم ایشان از نسخه چی توضیح داده. بعد ایشان در هامش دارد که

و حکاه عنه العلامة فی المختلف اما الکامل فلا یوجد لدینا و اما المذهب فلم نقف فیه علی ما یدلّ علی المطلب، اما به نظرم کامل هم چاپ شده، تازگی دیدم اسمش را، حالا نمی دانم کدام موسسه چاپ کرده.

پرسش: جامعه مدرسین المذهب البارع را چاپ کرده

آیت الله مددی: مذهب البارع که نه، آن بود قبلاً، این که اصلاً ربطی به این ندارد، المذهب البارع غیر المذهب است، آن شرح مختصر النافع است

پرسش: المذهب فی الفقه

آیت الله مددی: المذهب فی الفقه، این، مال ابن براج

پرسش: زده جامعه مدرسین

آیت الله مددی: من این را ندارم، من یک چاپ دیگه از این دارم، کامل هم به نظرم آمد تازه چاپ شده، بعد از آن چاپش کردند، ببینید کامل چاپ شده؟ به نظرم کامل هم چاپ شده

علی ای حال این که ایشان نوشته چون خود من به این کتاب ها گاهی مراجعه می کردم از سابق مراجعه ما منحصر به کتاب مرحوم علامه بود، همین رساله شرائع پدر صدوق هم، اخیراً یک نسخه خیلی نفیس هم هست، نجف کربلا پیدا کردند، از این کتاب، ناقص هم هست، همان ناقصش هم چاپ کردند، این اخیر اخیر چاپ شده، رساله شرائع

پرسش: دار المورخ العربی

آیت الله مددی: کدام یکی؟

پرسش: همین شرائع

آیت الله مددی: نمی دانم، مال پدر صدوق، نجف چاپ کردند، فکر نمی کنم دار المورخ، شاید دار المورخ اعاده چاپ کرده و من فتوکپی چند صفحه اش را هم دیدم، خیلی نسخه نفیس است، انصافا فوق العاده نفیس است.

علی ای حال کیف ما کان حالا دو سه کتاب دیگه هم هست که فعلا منحصر ما هنوز به مختلف علامه، یکی کتاب ابن جنید است که الان به یک مناسبتی و ابن ابی عقیل، این دو تا هنوز منحصر به علامه است، کتاب جعفری الفاخر مال جعفری اهل مصر، ایشان هم فعلا منحصر به کتاب علامه است، ان شا الله بعد کتاب ها پیدا بشود و این ها چاپ بشوند.

علی ای حال:

و عن القاضي فی الکامل و المذهب: عدم اعتبارها

ماضویت شرط نیست، می گویم یک جایی دیدم الکامل را یا نوشته چاپ شده، یک همچین چیزی دیدم، خودش را ندیدم

و لعله لإطلاق البیع

ایشان می فرماید اطلاق ادله بیع و تجارت، این تعبیر ایشان خوب است، تجارت، نه تجارة عن تراض، بیشتر غالبا تجارة عن تراض،

من گفتم عن تراض یک نکته دیگری دارد، این نیست

و عموم العقود شاملش می شود.

عرض کنم که ایشان و لعله لعموم

اشکال سر این قسمت نیست، خود مرحوم شیخ هم یک ضابطه ای فرمودند، برای رجوع به ادله بیع و ادله اوفوا بالعقود اول باید احراز

عقدیت آنها بشود عرفا، بعد ببینیم شارع چیز زائدی را جعل کرده آن وقت به اطلاق برگردیم لکن اگر ماضی نباشد صدق عرفیش هم

مشکل است، نه فقط در عربی، در فارسی هم همین طور است، اگر گفت این کتاب را فروختم به صیغه ماضی این کاملاً واضح است که انشای بیع است اما اگر گفت این کتاب را به تو می فروشم، ببینید، اصلاً ما در فارسی هم گیر داریم، ابیعیک هذا الكتاب این انصافاً در عربی هم گیر دارد و الان توضیحش را اشاره می کنم

بگذارید حالا یکمی عبارت ایشان را بخوانیم

و ما دل فی بیع الآبق و اللبن فی الضرع:

غیر از این دو تا هم ما داریم، در بیع آبق، چون در بیع آبق دارد، این سائل خودش کنیزفروش، آدم فروش به قول معروف، نخاس بوده، به امام عرض می کنم که یک کنیزی است در رفته از اصحابش، من بروم از آن ها بخرم، این حتماً وسیله داشته و کارش همین بوده، می خرم قاعدتاً به نرخ ارزان تری می خریده، حضرت می فرماید نه این جوری نه، مثلاً کنیز را مثلاً با یک فرشی، با یک چیز نقدی هم باشد، حالا کنیز گیر نیامد معامله سر موهوم و موهوم باشد، یک چیز دیگه هم بهش اضافه کن، بگو اشتري منك هذا الجارية مع هذا الشيء، تعبیری که در آن روایت است این است، به صیغه مضارع آمده اشتري منك، این را فقهای ما تمسک کردند مثل ایشان که به صیغه مضارع هم می شود لکن این معلوم نیست، مراد این باشد، یعنی تو بگو من می خواهم این را بخرم شاید مراد وعد باشد واقعاً، این معلوم نیست که صیغه عقد این است، حالا می خواهید روایت را بخوانید، روایت از توش در نمی آید صیغه عقد این است، این ها را مرحوم شیخ فرمودند اما از توش در نمی آید.

پرسش: شیخ که نمی پذیرد

آیت الله مددی: نمی پذیرد

و ما دل فی بیع الآبق و اللبن فی الضرع

شیری که در پستان حیوان است، در پستان گاو آن را هم دارد، می گوید آقا من این گاو را می بینم مثلاً می بینیم پستانش چه مقدار دارد فرض کنید تخمین می زنم پنج کیلو شیر است، بخرم؟ امام می گوید نه، اول یک مقدارش را بکش، مثلاً بدوشند، فرض کن نیم کیلو، بگو این بقیه شیری که در پستان گاو هست با این نیم کیلو خریدم، آن جا هم اشتری دارد، تعبیر اشتری مال این جاست

و اللبن فی الضرع من الإيجاب بلفظ المضارع

معلوم نیست ایجاب باشد، این در روایت هست قبول است اما معلوم نیست این باشد

و فحوی ما دل علیه فی النکاح

این تعبیر شیخ خیلی لطیف است، در آن جا گفت و ما دل فی بیع الا بق، این جا اضافه کرد و فحوی، اولویت یعنی چون در باب نکاح تقیید بین علما بیشتر است و لذا هم احتیاط کردند که حتماً به عربی باشد، مع الامکان به عربی باشد، در باب نکاح شدیدتر است، چون در باب نکاح که شدیدتر است فعل مضارع آمده پس در غیر نکاح در مثل بیع به طریق اولی، این فحوی یعنی اولویت، به خاطر اهمیتی که در کتاب نکاح است، اگر در نکاح به صیغه مضارع بشود در بیع به طریق اولی می شود، آن وقت در نکاح هم چند دفعه سابقاً عرض کردم که دو سه تا روایت است که آقای خوئی این جا روایت ابان ابن تغلب را آورده، روایت ابان یکمی سندا مشکل است اما معتبر دارد و آن روایتش احتیاج به شرح دارد، آن جا دو سه تا روایت است از امام سوال می کند که من چجوری برای عقد منقطع، آن روایت فقط در عقد منقطع است، در دائم هم نیست، چطور در عقد منقطع؟ امام می فرماید بگو إذا خلوت بها فقل لها اتزوجک علی کتاب الله و سنة نبیه برای مدة کذا، بشرط کذا، شرط در این جا به معنای مهر است، شرط را معین بکند، اجل را هم معین بکند، و به او بگوید که لا ترثینی و لا ارثک، نه تو از من ارث می ببری و نه من از تو ارث می برم إلى آخر

در آن جا دارد فإذا قالت نعم فهی زوجتک، این روایتی که هست این است، إذا قالت نعم، البته عده ای اشکال کردند که نعم برای ایجاب کافی نیست، حالا این جا چطور نعم را قبول بکنیم، این جا دارد اتزوجک، من سابقاً توضیحاتش را عرض کردم این جا به صیغه مضارع آمده، إن شا الله بعد یک نکته ای است که در مسئله بعدی فرق بین ایجاب و قبول إن شا الله تعالی خواهد آمد، اصولاً

بنای عرفی بر این است که در بعضی از، با این که عقد یک امری است که قائم به طرفین است مخصوصاً زوجیت که قائم به طرفین است لکن یک نکته عرفی آمده که آمدند گفتند ایجاب را زن انجام بدهد و قبول را مرد، یعنی زن در حقیقت پیشقدم بشود خودش را زوجه قرار بدهد، مرد بخواهد خودش را زوج قرار بدهد این خیلی نکته ندارد، نکته اش آن ور است که زن خودش را زوجه قرار بدهد لذا تعارف عرفی به این شده که این اقدام را زن انجام بدهد. آن وقت در روایت دارد که اگر به باکره گفتند مثلاً عقدت بستم بکذا سکوتها رضاها

پرسش: خانم دکتر بوده

آیت الله مددی: این خانم دکتر که

غرض این که احتمالاً نکته اساسیش این بوده و شاید هم این بوده که مثلاً ابان ابن تغلب مثلاً می خواهد بگوید این خانم ها در کوفه حالا یا سنی بودند مثلاً عقد متعه را بلد نیستند امام می فرماید تو بگو، فرق نمی کند، تو هم که بگویی آن جا احتمالاً صیغه عقد باشد، در نکاح متعه صیغه عقد باشد لکن در آن جا خوب دقت بکنید اضافه بر این که مضارعه که ایشان می گوید مضارعه آمده، من این توضیحاتش را عرض کردم امام از باب تفعل آورده، استیجاب است، یعنی اضافه بر این که مضارع است در باب جایی که ماضی است زوجتک می گوید زن، اگر نکته ای نباشد که زوجیت قائم به طرفین است خب مرد هم بگوید زوجتک نفسی، با این که نمی گوید، مرد نمی گوید زوجتک نفسی، پس نکته را خوب دقت بفرمایید در باب ایجاب که از طرف زن است هم باب تفعیل است هم ماضی است، ایجاب حقیقی این است، هم ماضی است هم تفعیل است، زوجتک نفسی، در باب استیجاب که مرد به اصطلاح می گوید قبول و استیجاب می کند در استیجاب هم مضارع است هم باب تفعیل است نه باب تفعیل، و این نشان، حالا من عبارت را بخوانم بعد برگردم یک توضیح بدهم.

و لا یخلو هذا من قوة لو فرض صراحة المضارع فی الإنشاء علی وجه لا یتحتاج إلی قرينة المقام، فتأمل

عرض کردیم مرحوم شیخ این قدر اخذ و رد می کند و آخر هم یک فتامل می گوید، اصلا نمی فهمیم مراد ایشان چیست، انصافا تامل

ایشان فی محله است و مشکل است

توضیح مطلب را عرض بکنم برای این که حالا به این جا رسیدم، چون من آن نکته اش را عرض کردم، عرض کنم که سابقا کرارا و

مرارا عرض کردیم که اولاً در باب عقود ما ایقاع می خواهیم، مجرد ابراز کافی نیست، و عرض کردیم در کتابی مثل سنهوری آمده

توافق ارادتین، توافق دو اراده بین بائع، بین موجب و قبول، بعد آقای خوئی یک تعبیر دیگری دارند، لفظیین، ارتباط لفظی، ایشان

تعبیر این طوری دارند، ببینید بحث این نیست لذا ما عرض کردیم شبهه دارد، معلوم نیست صدق بیع بر توافقیین، باید ایقاع در آن

باشد، خوب دقت بکنید، این که مرحوم شیخ می فرماید لا یخلوا من قوة اگر ما بگوییم که فقط ابراز آن اعتبار نفسانی کافی است

حرف بدی نیست چون ابراز را با فعل ماضی هم می شود، با فعل مضارع هم می شود، اگر ابراز باشد اما اگر ایقاع باشد خوب دقت

بکنید! ایجاد باشد! خوب دقت بکنید! از آن طرف نه در زبان فارسی که الان ما صحبت می کنیم و نه در زبان عربی، برای ایقاعات،

ایجادیات لفظ معین وضع نکردند إلا همان صیغه افعال و این را مثلا فرض کنید در لغت عربی صیغه افعال است، فرض کنید در لغت

انگلیسی همان مصدر آوردند، go مثلا برو، اصلا خود مصدر را آوردند، یعنی به عبارت اخری انشاء را با قرائن مقامی، روی قرائن

حالیه افاده می کنند مثلا رفتن، رفت، این رفتن که می گوید به خاطر این که و اما بقیه معانی انشائیات را به اصطلاح که عمده اش

همین بحث عقود است برای انشائیات لفظ خاص ندارند، بله برای بعضی از انشائیات مثل استفهام، هل مثلا مثل لیت، لعل، ترجی، این

ها چرا، بعضی از حروف را قرار دادند اما به طور کلی برای باب انشاء باب خاصی نیست، لذا چون باب خاصی نیست آمدند از الفاظ

دیگه وام گرفتند، الفاظی که طبیعتا برای خبر است نه برای انشاء، مثل فروختن، دیشب کتاب را فروختم این برای خبر است چون

آمدند از الفاظ دیگری وام گرفتند طبیعتا این جور شد الفاظی را وام گرفتند که به لحاظ ماده و هیئت صراحتا دلالت بر ایقاع بکند و

برای این که صراحتا دلالت بر ایقاع بکند از فعل ماضی وام گرفتند چون فعل ماضی معنایش گذشته است دیگه، این که مرحوم شیخ

می گوید مضارع و مستقبل شبیه وعد است آن نکته اش این است، به فارسی هم ما همین کار را می کنیم، می گوییم فروختم، کتاب

.....
را بهت فروختم، کتاب را به تو می فروشم، ممکن است مراد باشد الان دارم می فروشم اما لفظ می فروشم این احتمال هم توش،
ببینید صراحت غیر از احتمال، یعنی اگر گفت می فروشم باید قرینه بهش اضافه بکند که مراد انشاء است، روشن شد؟ وقتی وام
گرفت

پرسش: مبهم ۳۷:۴۰، صریح در خبر است

آیت الله مددی: نه دیگه وقتی که زوجیت نبود خب دیگه از خبریت خارج است، وقتی کتاب ملک من بود دیگه از خبریت خارج است
لذا خوب دقت بکنید این هم برایتان روشن شد؟

لذا در باب تزویج زن که می گوید زوجتک، هم به صیغه ماضی است هم تفعیل است، مرد که می گوید، این خیلی نکته لطیفی در
روایت است، اتزوجک، کانما امام می خواهد اشاره بکند وظیفه مرد دائما تزوج است، آنی که وظیفه اش تزویج است زن است، شما
اگر هم مستقبلی بیاورید، اگر هم مرد بخواهد تلفظ بکند باز نگوید زوجتک نفسی، اتزوجک، کانما اشاره به این است که اساسا
ایجاب مال زن است، اساسا ایجاب مال زن است، اتزوجک من زوجیت تو را قبول می کنم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين